



Kant's Deduction of Moral Law: An Analysis

Mohammad Kazemizadeh*¹, Hossein Kalbasi Ashtari²

1 M.A. Student, Allamah Tabatabai University, Tehran, Iran.

2 Professor, Department of Philosophy, Allamah Tabatabai University, Tehran, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

2024/05/15

Accepted:

2024/06/24

The process of inferring the ethical law in Kantian ethics has been a contentious topic among contemporary Kantian scholars. The central issue revolves around how one can justify the ethical law - the categorical imperative - from the Kantian perspective or, in Kant's terms, influenced by the jurists of his time. In other words, how can we establish the ethical law and the ethical way of living in a world governed by mechanical necessity, which is not illusory? Can the idea of freedom serve as a valid and foundational basis for inferring the ethical law? If freedom lacks any sensory or cognitive basis, can it still be used to infer or justify another concept? The foundation of the ethical law in Kant's two works, *Groundwork of the Metaphysics of Morals* and *Critique of Practical Reason*, is the idea of freedom. However, whether we can have cognitive knowledge about freedom independent of the ethical law is another fundamental question. In this essay, in the current essay, an attempt has been made to, after establishing the principles of pure practical reason and the ethical law, provide a clear justification of the idea of freedom by referring to various interpretations in both books, *Groundwork for the Metaphysics of Morals* and *Critique of Practical Reason*. The fundamental idea of *Groundwork* for inferring the ethical law in the third section of the book is freedom and the transition to the rational world. Kant, in *the Critique of Practical Reason*, presents the idea of the fact of reason or the immediate awareness of the ethical law to explain freedom, thus justifying the possibility of acting by the ethical law and ethical living. After analyzing these two fundamental ideas - the idea of freedom and the idea of fact of reason - based on readings by scholars such as Timmermann, Guyer, Lewis White Beck, and Dieter Henrich, it is concluded that freedom cannot be the basis and cognitive reason for our adherence to the ethical law because freedom cannot be apprehended through any sensory experience, and consequently, one cannot infer the ethical law through freedom. Therefore, the proof of the idea of freedom is temporarily set aside and there will be no "Deduction" here; only explanation remains, and Kant, through the idea of the fact of reason or immediate awareness of the ethical law and accepting that "the ethical law as something given to practical reason is the reason and cognitive basis for our idea of freedom," explains the concept of freedom. Thus, instead of deducting the ethical law based on the idea of freedom the idea of freedom is analyzed based on the ethical law as the fact of reason.

Keywords: Ethical law, will, freedom, practical reason, fact of reason, metaphysical deduction, transcendental deduction.

Cite this article: Kazemizadeh, Mohammad & Kalbasi Ashtari, Hossein (2023). Kant's Deduction of Moral Law: An Analysis. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 2, No. 3, pp. 61-75.

DOI: 10.30479/WP.2024.20358.1079

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* Corresponding Author; E-mail: kazemi709@gmail.com

فصلنامه علمی

فلسفه غرب

سال دوم، شماره سوم (پیاپی ۷)، پاییز ۱۴۰۲

شاپا چاپی: ۱۱۶۴-۲۸۲۱

شاپا الکترونیک: ۱۱۵۴-۲۸۲۱



تحلیل استنتاج قانون اخلاقی در فلسفه کانت

محمد کاظمی زاده^{۱*}، حسین کلباسی اشتری^۲

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۲ استاد گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۲/۲۶

پذیرش:

۱۴۰۳/۴/۴

چگونگی استنتاج قانون اخلاقی در فلسفه اخلاق کانت، موضوعی مناقشه برانگیز میان کانت پژوهان معاصر است. مسئله محوری این است که چگونه می توان قانون اخلاق (امر مطلق) را در دیدگاه کانت، توجیه، یا به اصطلاح کانت متأثر از حقوقدان های عصر او، استنتاج کرد؟ به عبارتی دیگر، چگونه می توان اثبات کرد که قانون اخلاقی و اخلاقی زیستن در جهان تابع ضرورت مکانیکی، موهوم نیست؟ آیا ایده آزادی می تواند مبنایی معتبر و بنیادی استوار برای استنتاج قانون اخلاقی به شمار رود؟ اگر آزادی متعلق هیچ گونه شهود و شناختی نباشد، آیا همچنان می توان از آن در راستای استنتاج یا توجیه مفهومی دیگر استفاده کرد؟ مبنای قانون اخلاقی در دو کتاب *بنیانگذاری و نقد عقل عملی*، ایده آزادی است؛ ولی اینکه آیا می توان نسبت به آزادی، مستقل از قانون اخلاقی، معرفتی داشته باشیم یا خیر، پرسش اساسی دیگری است. در نوشتار حاضر، تلاش شده است پس از تثبیت اصول عقلی محض و قانون اخلاقی، به شیوه ای روشن به توجیه آزادی با استناد به تفاسیر مختلف در هر دو کتاب *بنیانگذاری برای مابعدالطبیعه اخلاقی و نقد عقل عملی* پردازیم. ایده بنیادین *بنیانگذاری* برای استنتاج قانون اخلاقی در بخش سوم، آزادی و انتقال به جهان معقول است، درحالی که کانت در *نقد عقل عملی*، ایده واقعیت عقل یا آگاهی بی واسطه از قانون اخلاقی را مطرح می کند تا بتواند از طریق آن، ایده آزادی را توضیح دهد و بدین ترتیب، امکان عمل به قانون اخلاقی و اخلاقی زیستن را توجیه کند. پس از تحلیل این دو ایده بنیادین (ایده آزادی و ایده واقعیت عقل) بر پایه خوانش های کسانی همچون تیمرمن، گایر، لویس بک و دیتر هنریش، پی می بریم که آزادی نمی تواند مبنا و دلیل معرفتی ما به قانون اخلاقی باشد، زیرا از ایده آزادی هیچ شهودی نمی توان داشت و در نتیجه نمی توان از طریق آزادی، قانون اخلاقی را استنتاج کرد. بنابراین، اثبات ایده آزادی، موقتاً کنار گذاشته می شود و در اینجا خبری از «استنتاج» نیست؛ پس تنها ایضاح باقی خواهد ماند و کانت از طریق ایده واقعیت عقل یا آگاهی بی واسطه از قانون اخلاقی و پذیرفتن این امر که «قانون اخلاقی به عنوان امری داده شده به عقل عملی، دلیل آگاهی و معرفتی ما به ایده آزادی است»، به ایضاح آزادی دست می زند. بدین سان، به جای استنتاج قانون اخلاقی بر مبنای ایده آزادی، در واقع، ایده آزادی را بر مبنای قانون اخلاقی به مثابه واقعیت عقل تحلیل می کند.

کلمات کلیدی: قانون اخلاقی، اراده، آزادی، عقل عملی، واقعیت عقل، استنتاج متافیزیکی، استنتاج

استعلایی.

استناد: کاظمی زاده، محمد؛ کلباسی اشتری، حسین (۱۴۰۲). «تحلیل استنتاج قانون اخلاقی در فلسفه کانت». *فصلنامه علمی فلسفه غرب*. سال دوم، شماره سوم (پیاپی ۷)، ص ۶۱-۷۵.

DOI: 10.30479/WP.2024.20358.1079



ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: kazemi709@gmail.com

مقدمه

کانت در سال ۱۷۸۵، یعنی سال انتشار یکی از ژرف‌ترین و مهم‌ترین آثارش در حوزه فلسفه عملی، کتاب *بنیانگذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق*^۱، هنوز قصد نداشته رساله‌ای را به عقل عملی محض که باید قبل از *مابعدالطبیعه اخلاق*^۲ (۱۷۹۷) نوشته شود، اختصاص دهد. در عوض، می‌پنداشت *بنیانگذاری* به‌عنوان بنیاد و تمهیدی برای *مابعدالطبیعه اخلاق*، کاملاً کفایت می‌کند. با این حال، کانت پس از آگاهی از اینکه خوانندگان و ناقدان *بنیانگذاری*، از فهم آن درمی‌مانند و کتاب منجر به خرده‌گیری‌های متعدد شده، بر آن شد تا *نقد عقل عملی*^۳ را به‌مثابه واسطه‌ای میان *بنیانگذاری* و آنچه بعدها موسوم به *مابعدالطبیعه اخلاق* شد، به نگارش درآورد (Klemme, 2010: 11). بدون این خرده‌گیری‌ها که از قضا بعضاً موشکافانه هم مطرح شده بودند، احتمالاً نقد دوم در شکل و شمایل کنونی، نوشته نمی‌شد. کانت می‌نویسد:

در پایان کل این استنتاج، معلوم می‌شود که اصل اخلاق نباید بر هیچ چیزی استوار باشد و هیچ تکیه‌گاهی ندارد و برای کسی که می‌خواهد بداند فلان چیز چرا تکلیف است، فقط این پاسخ نهایی باقی می‌ماند که تکلیف است، چون تکلیف است. حال، این مفهوم از تکلیف که مفهومی ضعیف و فاقد هرگونه تأثیر بر خوشبختی و جذابیت و لطافت است، در نمودی چنین لخت و عریان، چگونه می‌تواند به محرکی اثربخش برای انسان‌ها تبدیل شود. افزون بر این، هنگامی که مفهوم آزادی، آن‌هم نه در مقام فعلیت و واقعیتش، بلکه صرفاً در مقام سایه‌ای واهی با نام ایده، به‌عنوان بنیاد قانون اخلاقی مفروض شود، وضع بدتر است. مفهوم آزادی را از کجا آورده‌ایم؟ [...] آیا این قرار است *بنیانگذاری برای اخلاق* باشد؟
(کانت، ۱۴۰۱: ۱۷)

بنابراین، شکی نبود که نیاز به تبیین هست، از این‌رو کانت انتشار *نقد عقل عملی* را تدارک دید. کانت سه نوع قوه بنیادین ذهنی از هم تشخیص می‌دهد: قوه شناخت، قوه احساس (لذت و الم) و قوه میل (عملی) (همان، ۲۲). او برای اولی، در *نقد عقل محض*^۴ اصول پیشینی قوه شناخت را به تفصیل بررسی کرد و اکنون وظیفه نقد دوم، این است که چنین اصولی را برای قوه میل ما (قوه اراده/ انتخاب) اثبات کند (همانجا). اثبات وجود اصول پیشین در قوه میل، به‌معنای این است که اراده ما می‌تواند مستقل از انگیزتارهای حسی، متعین شود. این امر نشان می‌دهد که در واقع، عقل عملی محض وجود دارد و می‌تواند مبنای تعیین‌بخش اراده باشد. بنابراین، امکان تعیین عقلانی اراده با امکان عقل عملی محض، این‌همان است (Klemme, 2010: 12) به‌عبارت دیگر، کانت در *نقد عقل عملی*، برخلاف *بنیانگذاری*، دیگر تلاش نمی‌کند بینشی درباره امکان گزاره پیشینی-ترکیبی را برای امری بی‌قید و شرط بیابد، بلکه صرفاً قصد دارد نشان دهد

که عقل عملی محض، وجود دارد (85: Timmermann, 2010).

لازم است به یاد آوریم که عنوان نقد دوم، *نقد عقل عملی* است، نه *نقد عقل عملی محض*؛ یعنی قرار نیست کانت عقل عملی محض را نقادی کند، بلکه صرفاً درصدد است وجود آن را اثبات کند و گستره کاربردی آن را مشخص نماید. درعین حال، کانت به عقل عملی تجربی یا تجربه‌گرایی اخلاقی، خرده می‌گیرد و به نفی و ابطال آن اهتمام می‌ورزد. بنابراین، کانت در نقد دوم کاملاً عقل‌گراست و نظام نقد دوم، همانند کتاب *اخلاق اسپینوزا*، کاملاً هندسی است؛ کانت با مجموعه‌ای از تعاریف آغاز می‌کند و با ایضاحات و استنتاج، به اتمام می‌رساند (کانت، ۱۴۰۱: ۲۵).

فهرست کتاب *نقد عقل عملی*، مشابه فهرست نقد اول، شامل دو قسمت کلی است: «آموزه عناصر عقل عملی محض» و «آموزه روش عقل عملی محض». واکاوی و بررسی اصول پیشین قوه میل، موضوع بخش نخست تحت عنوان «تحلیل عقل عملی محض» و بخش دوم، آموزه عناصر ناظر به «دیالکتیک عقل عملی محض» است. این شباهت ساختمانی نقد دوم به نقد اول تصادفی نیست، بلکه پیشاپیش اشاره به این دارد که عقل عملی باید وحدتش را با عقل نظری اثبات نماید. این اثبات، به نظر کانت، از طریق مفهوم آزادی توفیق می‌یابد (همان، ۲۴)؛ مفهومی که پیوند آن با قانون اخلاقی، در دو کتاب *بنیانگذاری* و *نقد عقل عملی* برای کانت پژوهان چالش برانگیز شده است.

ساختار بخش «تحلیل عقل عملی محض» نسبت به ساختار بخش تحلیل نقد اول، روندی معکوس دارد (همان، ۱۸۲-۱۸۰). در کتاب *نقد عقل محض*، به دلیل اینکه با شناخت ابژه‌ها سروکار داریم، ابتدا باید ابژه‌ها از طریق شهود حسی به ما داده شوند، بنابراین، لازم بود کانت با «حسیات» شروع کند و چون «شهودها بدون مفاهیم، کورند» (کانت، ۱۴۰۰ الف: ۱۴۸)، شناخت ابژه‌ها منوط به فعالیت اندیشیدن و مفهوم‌سازی و حکم بود که توسط قوه فاهمه ما انجام می‌شود، و درنهایت، به اصول فاهمه محض ختم می‌شد. بنابراین، ترتیب مباحث در قسمت تحلیل *نقد عقل محض*، اولاً، با حسیات آغاز می‌شود، ثانیاً، با مفاهیم بسط می‌یابد، ثالثاً، با اصول پایان می‌یابد. اما در نقد دوم، با اراده و مبانی تعیین‌بخش آن سروکار داریم و باید ابتدا اصول متعین‌سازی اراده را تحلیل و تثبیت کنیم، و از آنجاکه در هر ذاتی خردمند، شناخت پیشینی از این اصول وجود دارد، این فرایند ممکن به نظر می‌رسد (Beck, 1960: 67). همچنین مفاهیم ابژه‌های عقل عملی - که کانت آنها را خیر و شر می‌نامد- مستقل از اصول عملی، یا پیش از تحلیل اصول، نمی‌توانند به ما داده شوند، مگر اینکه به برخورداری از شهود عقلانی حس اخلاقی قائل باشیم، درحالی‌که کانت به صراحت داشتن هرگونه شهود عقلانی را انکار می‌کند (کانت، ۱۴۰۰ الف: ۱۴۲). سرانجام، کانت می‌گوید: اگر مجاز باشیم با اغماض، حسی را «احساس اخلاقی»^۵ بنامیم، تنها پس از مفاهیم ابژه‌های عقل عملی، ممکن خواهد شد^۶ (همو، ۱۴۰۱: ۱۶۱). بنابراین، ترتیب توالی مباحث در بخش تحلیل *نقد عقل عملی*، این گونه است: ابتدا، با اصول آغاز می‌شود، سپس با مفاهیم بسط می‌یابد، و درنهایت، با حسیات به سرانجام می‌رسد.

اصول عملی

کانت اصول عملی را مبانی تعیین‌بخش اراده می‌داند که قواعد عملی بیشتری را تحت خود دارد. اگر این اصول فقط برای اراده یک سوژه تکین، معتبر تلقی شوند، شماری اصول سوژکتیو یا ماکسیم خواهند بود (Wood, 1999: 40) و اگر برای اراده هر موجود عقلانی معتبر شناخته شوند، به‌مثابه قوانین عملی ابژکتیو تلقی خواهند شد (کانت، ۱۴۰۱: ۸۷). کانت با تحلیل موجود صرفاً عقلانی (عقل محض) - که فرض می‌کند یگانه‌مبنای متعین‌سازی اراده، تنها عقل اوست- نتیجه می‌گیرد که اولاً، چون این مبنای عملی در هر موجود عقلانی، معتبر است (کلیت) و ثانیاً، چون عقل محض به‌طور کامل اراده را متعین می‌کند، کنش به‌طرزی اجتناب‌ناپذیر برحسب این مبنای عقلانی عمل خواهد کرد (ضرورت)؛ پس قوانین^۷ عملی وجود دارند (Beck, 1960: 80). حال برای انسان، در مقام موجودی که نزد او، عقل یگانه‌مبنای متعین‌سازی اراده نیست، قوانین عملی به‌صورت «امر»^۸ - یعنی به‌صورت قاعده‌ای که از طریق نوعی بایستن، الزام ابژکتیو کنش را بیان می‌کند- ظاهر می‌گردند. بنابراین، امرها همانند قوانین عملی، به‌طور ابژکتیو، معتبرند (اترک، ۱۳۸۹: ۱۲).

کانت بس از تعریف و توضیح اصول عملی به‌طور کلی، اصول وابسته به ابژه را «اصول مادی» می‌نامد و در رابطه با آنها، دو قضیه را مطرح و اثبات می‌کند (کانت، ۱۴۰۱: ۹۲).

قضیه نخست: همه اصول عملی که یک ابژه (ماده) قوه میل را به‌مثابه مبنای تعیین‌بخش اراده مفروض می‌دارند، همگی تجربی‌اند و نمی‌توانند قوانینی عملی به‌دست دهند^۹ (همان، ۹۰).

توضیح: اگر قوه میل در طلب بالفعل کردن ابژه‌ای (ماده‌ای)، متعین و مصمم باشد تا لذتی حاصل شود یا از المی جلوگیری کند، آنگاه مبنای متعین‌سازی چنین اراده‌ای، لذت یا المی خواهد بود که همواره فقط به‌طور تجربی می‌تواند شناخته شود و نمی‌تواند برای همه موجودات معتبر باشد، پس هیچ‌گونه قانون عملی به‌دست نخواهد داد. به‌عبارت‌دیگر، اگر شرط مبنای متعین‌سازی اراده در ابژه (ماده) قوه میل قرار گرفته باشد، نمی‌تواند واجد قانون عملی باشد (همان، ۹۱).

قضیه دوم: تمام اصول عملی مادی، از یک نوع هستند و تحت اصل کلی «خوددوستی» (حب ذات) یا سعادت (خوشبختی) قرار می‌گیرند (همانجا).

توضیح: سعادت یا خوشبختی وابسته به سرشت سوژه و امیال، رانه‌ها و علایق و نیازهاست؛ بنابراین، از حواس نشئت گرفته و موقوف به تجربه است (همان، ۹۳).

نتیجه: تمام اصول عملی مادی که در آن، ماده (ابژه) قاعده عملی، مبنای متعین‌سازی اراده است، ناظر به اصل سعادت یا حب ذات‌اند و نمی‌توانند قوانینی عملی به‌دست دهند.

حال، اگر قرار باشد موجودی متعقل ماکسیم‌های (قاعده‌های عملی) خود را قوانین کلی عملی در نظر بگیرد، این‌ها را فقط می‌تواند به‌منزله اصولی تلقی کند که آنها را از هرگونه ماده، به‌منزله بنیاد تعیین‌بخش

اراده، منتزع کند و صرفاً از حیث صورت نوعی قانون‌گذاری کلی، بنیاد متعین‌سازی اراده باشد (Reath, 2010: 33). بنابراین، عقل محض باید بتواند بدون پیش‌فرض گرفتن هیچ احساسی، و در نتیجه، بدون تصورات امر مطبوع (لذت) و امر نامطبوع، به مثابه ماده قوه میل، از طریق صرف صورت قاعده عملی، به‌طور بی‌واسطه (نه با وساطت حواس یا تمایلات) اراده را متعین سازد (Ibid, 34). پس مبانی تعیین‌بخش تجربی اراده، به‌کار هیچ‌گونه قانون‌گذاری ابژکتیو کلی نمی‌آیند، هرچند به‌کار قانون‌گذاری سوژکتیو هم نمی‌آیند (کانت، ۱۴۰۱: ۱۰۱)، زیرا در خود هر سوژه، گاه این تمایل و گاه تمایل دیگری اولویت تأثیر دارد و در نزاع تمایلات برای مصمم شدن سوژه بر سر یک انتخاب، اولویت منوط به این است که یک میل در طولانی‌ترین زمان، چقدر التذاذ فراهم می‌کند، چقدر شدت دارد، چقدر آسان به‌دست می‌آید و چند بار تکرار می‌شود (همان، ۹۴). همچنین برای کسی که در پی خوشبختی خویش است، به احساس لذت و المی برمی‌گردد که صرف نظر از سوژه‌های گوناگون، حتی در سوژه‌ای واحد، به تنوع نیازها برحسب تغییرات این احساس‌ها، وابسته است، زیرا در میل داشتن به خوشبختی، نه صورت قانون‌مندی، بلکه منحصراً ماده (ابژه) اهمیت دارد و ماده است که بنیاد متعین‌سازی اراده است. در نتیجه، پیدا کردن قانونی که تحت این شرایط متکثر بتواند بر همه سوژه‌ها حاکم باشد، مطلقاً غیرممکن است (Reath, 2010: 39).

نکته‌ای که لازم است در اینجا متذکر شویم این است که هر اراده‌ای - حتی اراده کاملاً عقلانی - متوجه ابژه‌ای است. اراده نیز در هر دو اصول عملی مادی و صوری، همواره ابژه‌ای (غایتی) دارد (کانت، ۱۴۰۱: ۱۰۹). تفاوت در این است که آیا ابژه، مبانی متعین‌سازی اراده هست یا نیست. در صورتی یک قاعده عملی، قانونی اخلاقی است که توسط ابژه‌ای (ماده‌ای) متعین نشود، بلکه باید از طریق صرف صورت قاعده عملی متعین شود (همان، ۱۰۱). قانون اخلاقی کانتی واجد ابژه (غایت) است، اما بنیاد تعیین‌بخش اراده اخلاقی نیست (همانجا). بنابراین، اخلاق کانتی به‌دلیل اینکه ناظر به یک ابژه (غایت) است، به یک اعتبار، پیامدگرا است و به‌دلیل اینکه ابژه (غایت) نباید بنیاد تعیین‌بخش اراده باشد، پیامدگرا نیست (Beck, 1960: 102).

پس به‌طور خلاصه، می‌توان مبانی تعیین‌بخش اراده یا اصول عملی را به دو دسته تقسیم کرد: اصول عملی مادی و اصول عملی صوری (عقلی). اولی، برخلاف دومی، نمی‌تواند قوانینی عملی به‌دست دهد. به جدول زیر دقت کنید:

مبانی تعیین‌بخش اراده

پیشینی (پیش از تجربه)	پسینی (پس از تجربه)
صورت ماکسیم	ماده ماکسیم
اخلاقیات	حب ذات یا سعادت
واجد قوانین کلی عملی	فاقد قوانین عملی

خودآیینی اراده (خودقانون گذاری)	دگر قانون گذاری اراده
امر خیر/ امر شر	امر مطبوع/ امر نامطبوع
ضرورت ابژکتیو	ضرورت سوژکتیو
کلیت	عمومیت
اصول عملی صوری (عقلی)	اصول عملی مادی
تعیین اراده به نحو بی واسطه	تعیین اراده با وساطت حس
حس اخلاقی (احترام، عشق و...)	حس خوشبختی
لذت اخلاقی	لذت عاطفی
امر مطلق	امر مقید
(تجلی قانون اخلاقی برای انسان)	(دستور العمل های مهارت)
آزادی از تمایلات (خلوص)	تمایلات حسی
فضیلت	جامعه پذیری غیر اجتماعی
خونسردی اخلاقی	هیجان احساسی (اشتیاق)

کانت در بند پنجم *نقد عقل عملی*، به دنبال یافتن سرشت اراده ای است که صرف صورت قانون گذارانه برای تعیین آن کافی باشد (کانت، ۱۴۰۱: ۱۰۱). او می نویسد: «اراده ای که تنها از صورت قانون گذارانه کلی ماکسیم متعین شده باشد، اراده ای آزاد (اراده عقلانی) است» (همانجا)؛ آزاد به معنای مستقل از قانون علیت طبیعت و مستقل از انگیزه های حسی متعین شده (Alison, 1990: 69). استنتاج کانت بر این بند از *نقد عقل محض* متکی است. چون صرف صورت قانون، نوعی ایده عقل است و منحصرأ به دست عقل می تواند به تصور درآید، پس ابژه حواس و متعلق نموده (فنومنال) نیست (Beck, 1960: 109). آنگاه، سرشت چنین اراده ای مستقل از نموده ها و قوانین علیت خواهد بود، یعنی مبنای تعیین بخش چنین اراده ای، رویداد طبیعی ماقبل از خود نیست و در نتیجه، آزادی چنین اراده ای، استعلایی است (کانت، ۱۴۰۱: ۱۰۱)؛ یعنی از میان اراده آزاد و اراده طبیعی، اراده ای که متناسب با صورت قانون گذاری کلی باشد، اراده آزاد است (Wood, 2008: 120).

کانت در بند ششم، صورت مسئله را برعکس بیان می کند: «به فرض که فلان اراده آزاد است، قانونی را بیاید که به تنهایی ضرورتاً قابلیت متعین کردن آن اراده آزاد را دارا باشد» (کانت، ۱۴۰۱: ۱۰۲). البته پاسخ این است که چون اراده آزاد باید مستقل از ماده قانون، مبنایی برای تعیین بخش اراده بیابد و غیر از ماده، چیزی در قانون نیست مگر صورت قانون بخش قواعد عملی (صورت قانون گذارانه ماکسیم) (همانجا)، این دو بند، راهی برای صورت بندی قانون اخلاقی در بند هفتم به دست می دهند؛ «به نحوی کنش کن که ماکسیم اراده ات، همواره بتواند هم زمان، به منزله اصلی در قانون گذاری ای کلی، معتبر باشد» (همان، ۱۰۴). از نظر کانت، استتاجی از دو بند پنجم و ششم، به نفع بند هفتم، صورت نگرفته، بلکه صرفاً توضیح

و شرحی برای قانون اخلاقی ارائه کرده است. کانت بلافاصله پس از بیان این مطالب، به استنتاج اصول بنیادین عقل عملی محض می‌پردازد که مهم‌ترین قسمت در کتاب *نقد عقل عملی* است و ممکن است در وهله نخست، گمان شود کانت از استنتاج قانون اخلاقی در کتاب *بنیانگذاری عدول* کرده و دچار یک گردش رادیکال استنتاجی شده است.

استنتاج متافیزیکی و استنتاج استعلایی قانون اخلاقی

کانت در فصل اول تحلیلات مفاهیم *نقد عقل محض*، تحت عنوان «درباره راهنمای کشف تمام مفاهیم محض فاهمه»، ادعا می‌کند که جدول احکام، از تعدیل منطق کلاسیک گرفته شده است؛ و جدولی به نام جدول مقولات را فراهم می‌کند (همو، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۱) و برای اینکه شناختی از ابژه‌ها حاصل نماید، باید عمل ترکیب انجام شود. منظور کانت از ترکیب به نحو عام، «عمل کنار هم نهادن بازنمایی‌های مختلف، و فهم کثرت آنها در شناختی واحد است» (همان، ۱۶۶). حال، این عمل ترکیب، ممکن است از طریق قواعد ارتباط روان‌شناختی ایده‌ها انجام گیرد، اما این ترکیب صرفاً برای یک سوژه تکین، معتبر است و برخوردار از کلیت نیست؛ در عوض، این قواعد باید واجد اعتبار کلی برای تمام فاعل‌های شناسا باشد. مقولات یا مفاهیم محض فاهمه، همان قواعد ترکیب هستند (Beck, 1960: 110). کانت در ویرایش دوم همین بخش، به «استنتاج متافیزیکی» اشاره می‌کند؛ در اینجا، صفت «متافیزیکی» دال بر مفاهیم پیشینی محض شناخت است. از اساس، وظیفه این بخش جستجو و کشف همین مفاهیم است (Ibid).

بنابراین، استنتاج متافیزیکی عبارت است از تلاش کانت برای جستجو و کشف مفاهیم محض فاهمه (مقولات) (Ibid, 112)، درحالی‌که استنتاج^۱ استعلایی عبارت است از تلاش کانت برای توجیه و اعتباربخشی مقولات (Alison, 2015: 180). این دو استنتاج مستقل از یکدیگرند، هرچند اصل یا نقطه آغاز مشترک آن دو، صورت حکم است (کانت، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۹).

کانت در دو بخش اول *بنیانگذاری* و «تحلیل نقد عقل عملی محض» در نقد دوم، ابتدا به جستجو و تثبیت قانون اخلاقی می‌پردازد یعنی همان استنتاج متافیزیکی (آمریکس، ۱۳۹۹: ۱۰۷) - و سپس سعی می‌کند نشان دهد که قانون اخلاقی کشف شده، معتبر است و صرفاً مفهومی تهی، پوچ و توهمی نیست (یعنی استنتاج استعلایی). باین حال، مرز بین دو فرایند، یعنی کشف و توجیه، چندان در نقد دوم، برخلاف *بنیانگذاری*، روشن نیست (Beck, 1960: 109). در ادامه به استنتاج استعلایی قانون اخلاقی در دو کتاب *بنیانگذاری* و *نقد عقل عملی* می‌پردازیم.

استنتاج استعلایی قانون اخلاقی در کتاب *بنیانگذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق*

کانت در *بنیانگذاری* می‌گوید: آزادی، دلیل وجودی^{۱۱} و دلیل معرفتی^{۱۲} ما به قانون اخلاقی است (Timmermann, 2010: 82)، یعنی اگر قانون اخلاقی‌ای در کار باشد، شرط ضروری و کافی آن این است که

من آزاد باشم (وود، ۱۳۹۶: ۲۳۹). به عبارتی، او در بنیانگذاری معتقد است فرض ضروری و مستقل آزادی، قانون اخلاقی را هم اثبات (استنتاج متافیزیکی) می‌کند و هم توجیه (استنتاج استعلایی) (Beck, 1960: 111). کانت در بخش سوم بنیانگذاری، استدلال می‌کند که هیچ موجود متعلق برخوردار از موهبت اراده، نمی‌تواند کنش کند، مگر اینکه به او ایده آزادی را نسبت دهیم (کانت، ۱۴۰۰: ۱۳۳)؛ ایده‌ای که آن موجود، منحصرأ مطابق آن کنش می‌کند، زیرا در غیر این صورت، مبنای تعیین بخش اراده خود را نه به عقل خویش، بلکه به نوعی انگیختار حسی نسبت می‌داد (همان، ۱۳۴). عقل باید خودش را به چشم پدیدآور اصول خویش، یعنی به چشم موجودی آزاد، بنگرد؛ در آن صورت، این موجود متعلق، نظرگاهی متفاوت از هنگامی که خود را برحسب کنش‌هایش، به منزله معلولی از علت‌های قبلی، بر اساس مکانیسم طبیعت، می‌نگرد، اختیار خواهد کرد و خودش را به جهانی غیر از جهان حسی، به جهانی برتر به منزله بنیاد جهان محسوس، یعنی به جهان فاهمه منتقل می‌کند و خودقانون‌گذاری اراده (اصل خودآیینی) و همراه با آن، قانون اخلاقی را می‌شناسد (همان، ۱۳۷؛ Wolff, 1973: 26). بنابراین، ایده آزادی، مراعضوی از جهان فاهمه می‌سازد و از این طریق، صرفاً مشروط بر اینکه چنین عضوی باشم، همه کنش‌هایم ضرورتاً همواره با خودقانون‌گذاری اراده، مطابق خواهند بود (پیشینی بودن)، ولی چون من خودم را عضوی از جهان حسی شهود می‌کنم، همه کنش‌هایم باید با خودقانون‌گذاری اراده مطابق باشند (ترکیبی بودن) و از این طریق، نوعی بایستن بی‌قیدوشرط پیشینی-ترکیبی را متصور می‌سازم (کانت، ۱۴۰۰: ۱۴۱). اما «ما منشأ مفهوم متعین اخلاقی را به ایده آزادی رساندیم، ولی نتوانستیم آزادی را به منزله چیزی بالفعل، حتی در خودمان و در طبیعت بشری اثبات کنیم» (همان، ۱۳۴). استدلال‌های کانت برای استنتاج قانون اخلاقی و توجیه الزام‌آوری آن برای انسان‌ها در کتاب بنیانگذاری را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

مقدمه ۱: میان قوه آزاد اراده (اراده عقلانی محض) با قوه عمل کردن تحت قوانین نامشروط اخلاقی، رابطه این‌همانی برقرار است.

مقدمه ۲: موجودی با قوه عقل عملی محض (موجود مقدس)، ذیل قوه آزاد اراده عمل می‌کند.
مقدمه ۳: انسان دارای دو نظرگاه حسی و عقلی است؛ از آنجاکه به جهان حس تعلق دارد، تحت قوانین طبیعی (دگرقانون‌گذاری)، و از آن حیث که خودش را مستقل از تعیین بخش‌های جهان حس تصور کند، متعلق به جهان معقول و تحت ایده آزادی (قوه آزاد اراده یا خودقانون‌گذاری اراده) است.
نتیجه: از آنجاکه جهان معقول از جهان محسوس برتر است، عمل کردن تحت قوانین نامشروط اخلاقی برای انسان‌ها، نه تنها ممکن، بلکه الزام‌آور است (همان، ۱۴۰).

استنتاج استعلایی قانون اخلاقی در کتاب نقد عقل عملی

کانت در مقابل، در توضیح بند هفتم *نقد عقل عملی*، این ایده را مطرح می‌کند که شناخت ما، یا دلیل معرفتی ما از امر مطلق، نمی‌تواند از آزادی آغاز شود، به این دلیل که ما آگاهی بی‌واسطه از مفهوم آزادی

نداریم، زیرا نخستین مفهوم، آن سلبی است؛ و نمی‌توان مفهوم آزادی را از تجربه برکشید (همو، ۱۴۰۱: ۱۰۲). بنابراین، آنچه نخست خود را به ما عرضه می‌دارد، قانون اخلاق است که به‌طور بی‌واسطه از آن آگاه می‌شویم (همانجا)، یعنی آگاهی ما از قانون اخلاقی است که منجر به مفهوم آزادی می‌شود. واقعیت عقل،^{۱۳} به‌معنای آگاهی از قانون اخلاق است که به آن شناخت پیشین داریم و یقینی است (همان، ۱۰۵). به‌عبارتی، این قانون یک واقعیت برآمده از تجربه نیست، بلکه صرفاً از طریق عقل داده می‌شود (همان، ۱۰۲). آگاهی از قانون اخلاقی، یعنی اینکه من در مقام انسان، از خودم در مقام موجودی که به‌نحو خودآیین، تأمل اخلاقی می‌کند، آگاه هستم. پس ما دلیلی برای باور به آزادی خویش داریم (جانسون، ۱۳۹۵: ۷۲).

بنابراین، «واقعیت ابژکتیو قانون اخلاقی را نمی‌توان از طریق هیچ... استنتاجی توجیه کرد» (کانت، ۱۴۰۱: ۱۲۶). البته اینکه قانون اخلاقی یک واقعیت عقل و امری یقینی است را نباید به‌مثابه امری مسلم و دگماتیک دانست؛ یعنی این‌گونه نیست که کانت از استنتاج قانون اخلاقی به‌واسطه آزادی در بنیانگذاری، به نظریه‌ای دگماتیک در *نقد عقل عملی* رو آورده باشد، بلکه خود می‌پرسد: «چگونه آگاهی از قانون اخلاقی ممکن است؟» (همان، ۱۰۳)، یعنی قصد کانت نه ارائه یک فرضیه دگماتیک، بلکه توضیح و شرح ایده واقعیت عقل است (هوفه، ۱۳۹۱: ۱۷۴-۱۷۰).

شرح کانت درباره این ایده را به‌طور عمده، به چهار طریق تفسیر کرده‌اند. دسته اول، مفسرانی هستند که «واقعیت عقل» را به معنای امر بالفعل، امری که وجود بالفعل دارد، تفسیر می‌کنند و اعتبار و وجود آن، جزمی و مسلم فرض گرفته می‌شود؛ بنابراین، آن را در فرایند استنتاج قانون اخلاقی، کم‌اهمیت جلوه می‌دهند (Kleingeld, 2010: 61). اونورا اُنیل،^{۱۴} این ایده را توضیحی درباره چگونگی تثبیت عقل عملی در «زندگی عادی مردمان عادی» می‌داند، بدون اینکه بخشی از استدلال اصلی *نقد عقل عملی* باشد (Ibid). در این دیدگاه، استدلال کانت در مورد واقعیت عقل، توجیهی ناموفق محسوب نمی‌شود، زیرا او اصلاً قصد ندارد توجیهی ارائه دهد (Ibid). سه تفسیر دیگر، با اتخاذ رویکرد متفاوت، بر واژه *Faktum* تمرکز می‌کنند.

تفسیر مارکوس ویلاشک^{۱۵} و تیمرمن^{۱۶} این است که اصطلاح *Faktum* را نه «امر واقع»،^{۱۷} بلکه به معنای عمل و فعالیت^{۱۸} باید تلقی کرد. در این رویکرد، واقعیت عقل، عمل و فعالیت عقل است؛ فعالیتی که به آگاهی از الزام اخلاقی منجر می‌شود (Ibid; Timmermon, 2010: 86). تفسیر ایان پروپس مبتنی بر کاربرد فنی این واژه در حال‌وهوای قرن هجدهم است (Kleingeld, 2010: 62). دیتر هنریش^{۱۹} به استفاده کانت از واژگان با استعاره‌ای حقوقی، توجه کرده است (Henrich, 1989). از نظر هنریش، واژه *Deduction* در معنای قرن هجدهمی، اشاره به توجیهاتی مجاز از لحاظ حقوقی برای ادعاهایی محلی دارد؛ این توجیهات اشاره به یک اقدام حقوقی، یا واقعیتی است که ادعا از آن سرچشمه می‌گرفت (Kleingeld, 2010: 62). پروپس با اتخاذ چنین رویکردی، می‌گوید: استنتاج آزادی شامل این واقعیت است که قانون اخلاقی منشأیی محض در عقل عملی دارد. این قرائت که بیانگر پیوند واژه *Faktum* با یک استعاره حقوقی

قرن هجدهمی است، با تفسیر ویلاشک هم سو به نظر نمی آید. کلینگلد پس از نقد تفسیر پروپس و اظهار ضعف‌های آن، قرائتی بهتر پیشنهاد می‌دهد:

معتقدم قرائتی بهتر را با بهره‌گیری از تفسیر دوم (Faktum به‌مثابه فعالیت و عمل) از طریق اصلاح و تعدیل تفسیر اول (Faktum به‌منزله واقعیت و امر واقع بالفعل) می‌توان ارائه داد. (Ibid, 65)

تقریر او چنین است: آگاهی اخلاقی به‌عنوان واقعیت و امر بالفعل، بر اثر فعالیت و عمل عقل عملی محض به‌وجود می‌آید، نه اینکه از پیش موجود بوده باشد (Ibid).

چرخش کانت از استنتاج قانون اخلاقی به ایضاح

اکنون که اهم عناصر قوام‌بخش استنتاج قانون اخلاقی در دو کتاب بنیانگذاری و نقد عقل عملی را بیان کردیم، در موقعیتی هستیم تا تصمیم بگیریم که آیا کانت از استنتاج قانون اخلاقی در کتاب بنیانگذاری عقب‌نشینی کرده و ایده موجود در نقد عقل عملی را جایگزین کرده است؟ یا می‌توان قرائت دیگری داشت. می‌توان گفت کانت قصد نداشته نقد دوم را جایگزین بنیانگذاری کند (Timmermann, 2010: 89). چنانکه که گایر^{۲۰} اظهار نظر کرده، کانت در نقد عقل عملی، رویکرد اتخاذ شده در بنیانگذاری را، هر چند منکر تر اصلی بخش سوم باشد، کنار نهاده (گایر، ۱۴۰۰: ۲۶۲)، بلکه مفهومی جاه‌طلبان از ایده استنتاج در بنیانگذاری داشت؛ کانت قصد داشت استنتاج قانون اخلاقی را به روش استنتاج استعلایی مقولات در نقد عقل محض، انجام دهد. او در استنتاج استعلایی مقولات، بحث شماتیسیم یا شاکله‌سازی را وارد کرد که قوه تخیل عامل مهمی در این فرایند است. شاکله امری است هم معقول (از سنخ مفاهیم) و هم محسوس (از سنخ شهودات)؛ واسطه‌ای است میان حساسیت و فاهمه، و راه را برای عبور شهودات حسی به عالم مفاهیم هموار می‌سازد (حداد عادل، ۱۳۹۳: ۱۱۳). اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که چگونه قوه تخیل چنین وساطتی میان شهودات و مفاهیم را انجام می‌دهد؟ به‌عبارت‌دیگر، کدام‌یک از عناصر پیشین ذهن ما می‌تواند این وظیفه دوگانه را ایفا کند؟

پاسخ کانت این است که این عنصر مقدم‌بر تجربه، زمان است. زمان می‌تواند پلی میان دو رکن فاهمه و حساسیت شود، زیرا زمان، از یکسو با مفاهیم محض فاهمه مشابهت و تجانس دارد به این دلیل که امری پیشینی و در نتیجه، ضروری و کلی است. و از سوی دیگر، با شهودات حسی تجانس دارد؛ از این حیث که زمان در هر تصویر تجربی، چه درونی و چه بیرونی، موجود است. بدین‌سان، شاکله نوعی تعیین استعلایی زمانی است که می‌تواند اطلاق مقوله معینی را بر یک ابژه شهودی امکان‌پذیر سازد (همان، ۱۱۴). حال، اما استنتاج قانون اخلاقی به‌همان طریق مذکور، ممکن نیست، زیرا نمی‌توان شهودی از آزادی یا جهان معقول داشت (Paton, 1948; 244)، چراکه از این نوع علیت خاص (آزادی)، نمی‌توان وجودی

در «زمان» قائل شد و در نتیجه نمی توان هیچ گونه طرح و ارگی یا شماتیسیم یا الگویی خاص از آن داشت (Beck, 1960: 137). به همین دلیل است که کانت دیگر آزادی را نه سرآغاز استنتاج، بلکه پیامد آن قرار داد؛ به این صورت که از اصول عملی عقل محض، شماتیسیم یا الگویی خاص مطابق با صورت قانون اخلاقی، ترسیم کرد و قانون اخلاقی را به مثابه واقعیت داده شده ای که نمی توان آن را از داده های قبلی عقل، بیرون کشید (واقعیت عقل) قلمداد نمود (کانت، ۱۴۰۱: ۱۰۵). بنابراین، به جای استنتاج قانون اخلاقی بر مبنای آزادی، آزادی را بر مبنای قانون اخلاقی توجیه می کند؛ به عبارت بهتر، به جای استنتاج قانون اخلاقی بر مبنای آزادی، آزادی را بر مبنای قانون اخلاقی ایضاح می کند (همان، ۱۲۵).

نتیجه

مبنای قانون اخلاقی در دو کتاب *بنیانگذاری و نقد عقل عملی*، ایده آزادی است و انسان با فرض این ایده، خود را به جهان معقول، گرچه هیچ گونه شهودی از آن نداریم، منتقل می کند. ایده واقعیت عقل، در کتاب *بنیانگذاری* نیز وجود دارد. درست است که ایده آزادی شرط اخلاق و قانون اخلاقی است، ولی اینکه آیا ما می توانیم به آزادی مستقل از اخلاق معرفت داشته باشیم یا خیر، یک مسئله اساسی است و کانت نسبت به این مسئله، در *بنیانگذاری* موضعی مذدب و دوپهلو دارد. او آزادی را علت معرفتی و وجودی قانون اخلاقی می داند. ما از آزادی هیچ گونه شهودی نداریم و مشابهت سازی استنتاج مفاهیم فاهمه با استنتاج قانون اخلاقی به کمک آزادی و انتقال به جهان معقول، ناممکن است. پس، به جای استنتاج قانون اخلاقی بر مبنای آزادی، آزادی را بر مبنای قانون اخلاقی ایضاح و توجیه می کند؛ به عبارت دیگر، به جای استنتاج قانون اخلاقی بر مبنای آزادی، آزادی را بر مبنای قانون اخلاقی ایضاح می کند (از استنتاج آزادی در *بنیانگذاری* به ایضاح قانون اخلاقی در *نقد عقل عملی* می رسد). بنابراین، اثبات آزادی کنار گذاشته می شود و دیگر خبری از استنتاج نیست، بلکه ایضاح باقی می ماند و قانون اخلاقی را به عنوان یک واقعیت عقل، می پذیرد؛ این دلیل معرفتی ما به آزادی است. در مقابل، آزادی نمی تواند دلیل معرفتی ما به اخلاق باشد، زیرا از آن هیچ گونه شهودی نداریم. در نتیجه:

(۱) چون از آزادی هیچ گونه شهودی نداریم، پس نمی تواند بنیاد قانون اخلاقی برای استنتاج خود قانون اخلاقی باشد.

(۲) از طریق تأملات هنجاری و واقعیت عقل، ما از حضور آزادی نزد خویش آگاه می شویم، و واقعیت عقل یا آگاهی بی واسطه از قانون اخلاقی به عنوان امر داده شده، دلیل معرفتی ما به ایده آزادی را ایضاح می کند.

یادداشت ها

1 *Groundwork for the Metaphysics of Morals*

2 *Metaphysics of Morals*

3 *Critique of Practical Reason*

4 Critique of Pure Reason

۵ حس احترام به قانون اخلاقی.

۶ زیرا قانون اخلاقی است که باید منجر به ایجاد حس (احترام) گردد، نه برعکس، زیرا اگر یک «احساس» مبنایی برای تعیین اراده باشد، آنگاه تجربی خواهد بود و امکان وجود عقل عملی محض منتفی خواهد شد.
۷ قانون باید از دو ویژگی کلیت و ضرورت برخوردار باشد.

8 Imperativ

۹ زیرا از تجربه نمی‌توان کلیت و ضرورت را به دست آورد.

۱۰ Deduction. این اصطلاح عمدتاً به عنوان روشی در برابر استقراء (induction) مطرح می‌شود و به معنای نتیجه‌گیری صرفاً از مقدمات است. نکته قابل توجه این است که کانت در هر دو نقد اول و دوم، صرفاً به جنبه منطقی استنتاج نظر ندارد و در استنتاج استعلایی، وجه حقوقی آن را مد نظر قرار می‌دهد. مثلاً در استنتاج متافیزیکی مقولات در نقد اول، بحث بر سر استخراج مقولات فاهمه از صور احکام منطقی است، اما در استنتاج استعلایی مقولات، بحث بر سر توجیه حق استفاده از آنها برای فاهمه است. بنابراین، استنتاج استعلایی نوعی حکم حقوقی در دفاع از حق استعمال مقولات است.

۱۱ چیزی که به واسطه آن، چیز دیگری وجود دارد.

۱۲ چیزی که به دلیل آن، معرفت به چیز دیگری ممکن است (ratio cognoscendi).

13 Faktum der Vernunft

۱۴ O'nora O'Neill، متولد ۲۳ اوت ۱۹۴۱، فیلسوف بریتانیایی، یکی از بزرگ‌ترین کانت‌پژوهان محسوب می‌شود. او به‌ویژه آثار بسیار در زمینه فلسفه سیاسی کانت دارد. از جمله کتاب/مقالات او در حوزه فلسفه عملی کانت، می‌توان اشاره کرد به:

- *Constructions of Reason: Explorations of Kants Practical Philosophy*, Cambridge, 1990.
- *Acting on Principle: An Essay on Kant's Practical Philosophy*, Cambridge, 1989.
- "Instituting Principles: Between Duty and Action", in *Kants Metaphysics of Morals Interpretative Essays*, ed. by Mark Timmons, Oxford, 2002.

۱۵ Marcus Willashek، استاد فلسفه در دانشگاه فرانکفورت آلمان و نویسنده کتاب‌های زیر:

- *Praktische Vernunft: Handlungstheorie und Moralbegründung bei Kant*, Metzler, 1992.
 - *Der mentale Zugang Welt: Realismus, Skeptizismus und Intentionalität*, Klostermann, 2003.
- او همچنین کمک ویراستار کتاب *نقد عقل عملی کانت* (مجلدهای ۱۷ و ۱۸ نسخه آلمانی آثار وی) بوده است. از

کتاب‌ها/مقالات او در زمینه فلسفه عملی کانت، می‌توان اشاره کرد به:

- "Wich Imperatives of Right? On the Non-Perspective Character of Juridical Laws in Kants Metaphysics of Morals", in *Kants Metaphysics of Morals Interpretative Essays*, ed. by Mark Timmons, Oxford, 2002.
- "The Non-Derivability of Kantian Right from the Categorical Imperative: A Response to Nance", *International Journal of Philosophical Studies*, vol. 20, no. 4, 2012.

۱۶ Jens Timmermann، مدرس ارشد فلسفه اخلاق در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند. او ویراستاری نسخه آلمانی نقد اول و بنیانگذاری را بر عهده داشته است. از کتاب‌ها/مقالات او در زمینه فلسفه عملی کانت، می‌توان اشاره کرد به:

- *Kant's Groundwork of the Metaphysics of Morals: A Commentary*, Cambridge, 2007.

17 Fact (Tatsache)

18 Deed (Tat)

۱۹ Dieter Henrich، متولد ۵ ژانویه ۱۹۲۷-درگذشته ۱۷ دسامبر ۲۰۲۲م، فیلسوف آلمانی و متخصص ایدئالیسم آلمانی. کتاب‌های وی از جمله آثار پرارجاع در آلمان امروزی است. متأسفانه آثار او به شکل گسترده به زبان انگلیسی

ترجمه نشده و ترجمه فارسی آنها نیز مغفول مانده است. اکثر کتاب‌های وی به زبان آلمانی نگاشته شده‌اند. از جمله آثار او یا درباره وی، می‌توان اشاره کرد به:

- *The Unity of Reason: Essays on Kants Philosophy*, Harvard University Press, 1994.

این کتاب مجموعه مقالاتی درباره فلسفه کانت است، مشتمل بر ۴ فصل، که هر فصل توسط یکی از متخصصان، به انگلیسی ترجمه شده است.

- *Dieter Henrich and Contemporary Philosophy: The Return to Subjectivity*, by Dieter Frenundlib, Routledge, 2017.

این کتاب اثر فلسفه دیتر هنریش بر احیای ایدئالیسم آلمانی و نظرگاه‌های او درباره سوپژکتیویته را تشریح می‌کند. برای اطلاع از آثار کامل هنریش به زبان آلمانی، بنگرید به: هنریش، دیتر؛ پاچینی، دیوید اس. (۱۳۹۶) *بین کانت و هگل: تقریراتی درباره ایدئالیسم آلمانی*، ترجمه هومن قاسمی، کتاب رایزن، ۱۳۹۶.

20 Pual Guyer

منابع

آمریکس، کارل (۱۳۹۹) *ایده‌آلیسم آلمانی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
اترک، حسین (۱۳۸۹) «نگاهی انتقادی به اخلاق کانت»، *مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام*، سال ۴۲، شماره ۲/۸۵، ص ۹-۳۶.

جانسون، رابرت ن. (۱۳۹۵) *دانشنامه فلسفه استنفورد: فلسفه اخلاق کانت*، ترجمه مهدی اخوان، تهران: ققنوس.
حداد عادل، غلامعلی (۱۳۹۳) *مقالات کانتی*، تهران: هرمس.

کانت، ایمانوئل (۱۴۰۰ الف) *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران: ققنوس.
----- (۱۴۰۰ ب) *بنیان‌گذاری مابعدالطبیعه اخلاق کانت*، ترجمه سیدمسعود حسینی، تهران: نشر نی.
----- (۱۴۰۱) *نقد عقل عملی*، ترجمه سیدمسعود حسینی، تهران: نشر نی.

گایر، پاول (۱۴۰۰) *بنیان‌گذاری مابعدالطبیعه اخلاق کانت: راهنمای خواندن*، ترجمه سیدعلی تقوی‌نسب، تهران: ترجمان علوم انسانی.

هنریش، دیتر؛ پاچینی، دیوید اس. (۱۳۹۶) *بین کانت و هگل: تقریراتی درباره ایدئالیسم آلمانی*، ترجمه هومن قاسمی، کتاب رایزن، ۱۳۹۶.

هوفه، اتفرید (۱۳۹۱) *قانون اخلاقی در درون من*، ترجمه و تألیف رضا مصیبی، تهران: نشر نی.
وود، الن (۱۳۹۶) *کانت*، ترجمه عقیل فولادی، تهران: نگاه معاصر.

Alison, H. E. (1990) *Kant's Theory of Freedom*, Cambridge University Press.

----- (2015) *Kant's Transcendental Deduction: An Analytical-Historical Commentary*, Oxford University Press.

Beck, L. (1960) *A Commentary on Kant's Critique of Practical Reason*, Chicago.

Henrich, D. (1989) "Kant's Notion of a Deduction and the Methodological Background of the First Critique", in E. Förster (ed.), *Kant's Transcendental Deductions*, Stanford: Stanford University Press, pp. 29-46.

- Kleingeld, P. (2010) "Moral Consciousness and the 'Fact of Reason'", in *Kant's Critique of Practical Reason, A Critical Guide*, ed. by A. Reath and J. Timmermann, Cambridge University Press.
- Klemme, H. F. (2010) "The Origin and Aim of Kant's Critique of Practical Reason", in *Kant's Critique of Practical Reason, A Critical Guide*, ed. by A. Reath and J. Timmermann, Cambridge University Press.
- Paton, H. J. (1948) *The Categorical Imperative: A study in Kant's Philosophy*, London: Hutchinson.
- Reath, A. (2010) "Formal Principles and the Form of Law", in *Kant's Critique of practical Reason: A Critical Guide*, ed. by A. Reath and J. Timmermann, Cambridge University Press.
- Timmermann, J. (2010) "Reversal or retreat? Kant's Deductions of Freedom and Morality", in *Kant's Critique of Practical Reason, A Critical Guide*, ed. by A. Reath and J. Timmermann, Cambridge University Press.
- Wolff, R. P. (1973) *The Autonomy of Reason: A Commentary on Kant's Groundwork of the Metaphysic of Morals*, New York: Harper & Row.
- Wood, A. (1999) *Kant's Ethical Thought*, Cambridge University Press.
- (2008) *Kantian Ethics*, Cambridge University Press.